

بررسی شخصیت ابن‌باکویه شیرازی

دکتر محمّد علی جانی‌پور

استادیار دانشگاه یاسوج

(شماره ۷۳ و ۹۲)

تاریخ دریافت: ۹۰/۰۲/۱۱

تاریخ پذیرش: ۹۰/۰۶/۲۰

چکیده

ابن‌باکویه شیرازی از صوفیان برجسته قرن چهارم و پنجم است. بیثی که سعدی (قرن هفتم) در آن اسمی از باباکوهی برده و عیارتی از عیسی‌بن‌جنید شیرازی (قرن هشتم) در تذکره هزار سزار که از شیخ علی باباکوهی نام برده و نیز سخن رضاقلی‌خان هدایت در تذکره ریاض‌المعارفین (قرن ۱۳) در انتساب دیوانی که شاعری با تخلص کوهی سروده به ابن‌باکویه موجب شده او که به احتمال زیاد در نیشابور دفن شده با شخصی به اسم باباکوهی که مقبره‌اش در شمال شهر شیراز است و با شاعری که به دلایل محکم بعد از قرن نهم زندگی می‌کرده هر سه یک شخصیت پنداشته شوند اما تفاتی‌هایی با استفاده از آثار معتبر وجود دارد که ابن‌باکویه غیر از شخصی است که در شمال شیراز دفن شده و مشهور به باباکوهی است و دیوانی که بدو منسوب گردانند به هیچ وجه متعلق به او نیست.

واژه‌های کلیدی: ابن‌باکویه، صوفی، ولایت، نیشابور

مقدمه

ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن باکویه شیرازی از صوفیان بنام و برجسته ایرانی است که در نیمه اول قرن پنجم چشم از جهان فرو بست. بیتی که سعدی (قرن هفتم) در آن اسمی از بابای کوهی برده

«ندانی که بابای کوهی چه گفت به مردی که ناموس را شب نخفت»

و عبارتی از عیسی بن جنید شیرازی (ف ۷۹۱) در تذکرة هزار مزار که اسمی از شیخ علی باباکوهی برده و همچنین سخن رضاقلی خان هدایت در تذکرة ریاض العارفین (تألیف ۱۲۶۰ ق) در انتساب دیوانی که شاعری با تخلص کوهی سروده به ابن باکویه موجب شده است که ابن باکویه صوفی مشهور قرن چهارم و پنجم که به احتمال زیاد در نیشابور دفن شده با شخصی به اسم باباکوهی که مقبره اش در شمال شهر شیراز است و با شاعری که به دلایل قوی بعد از قرن نهم زندگی می کرده است، هر سه یک شخصیت پنداشته شوند و آن هم ابن باکویه صوفی قرن چهارم و پنجم.

می توان گفت بخشی از این اشتباه را جنید شیرازی در سنگلازار مرتکب شده که نوشته است ابن باکویه در اواخر عمر به شیراز برگشته و در آنجا دفن شده است. در حالی که کتابهای معتبری که حدود دو تا سه قرن قبل از او نوشته شده است، چیزی در این باره ننوشته اند و از سخن بعضی از آنها مثل التبیانی برمی آید که در نیشابور دفن شده است.

بخش دیگری از این اشتباه را تذکرة های متأخر از قبیل ریاض العارفین، سفینه الاولیاء، خزینة الاصفیاء، فارس نامه ناصری، آثار العجم و غیره مرتکب شده اند که چون ریاض العارفین دیوان شعری به ابن باکویه منسوب کرده، بقیه کورکورانه و بدون هیچ تحقیقی سخن او را تکرار کرده اند.

برای روشن شدن این ابهامات دو شخصیت محقق یعنی قزوینی در حواشی سنگلازار و زریاب خوبی با چاپ مقاله ای در دانشنامه جهان اسلام تحقیقات ارزشمندی انجام داده اند. در این تحقیق سعی شده است که با استفاده از آثار و منابع معتبر و دیدگاههای محققان قزوینی و زریاب خوبی تا حد زیادی پرده ابهامات کنار زده شود و روشن شود که ابن باکویه صوفی مشهور قرن چهارم و پنجم و شخصی که مقبره اش در

شمال شهر شیراز و مشهور به باباکوهی است دو شخصیت متفاوت هستند و دیوان شعری که بدو منسوب کرده‌اند از او نیست.

نام و نسب

تاریخ بغداد تألیف احمد بن علی بن ثابت معروف به خطیب بغدادی متوفی در سنه ۴۶۳ در ترجمه احوال حسین بن منصور حلاج (ج ۸ صص ۱۱۲، ۱۲۰، ۲۳۲) و رساله قشیریه تألیف عبدالکریم بن هوازن بن عبدالملک بن طلحه نیشابوری متوفی ۴۶۵ مکرر و لسان المیزان (ج ۵ صص ۲۳۰-۲۳۲) از او چنین نام برده‌اند: «ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن عبدالله بن باکویه الصوفی الشیرازی» (حواشی شتالازار صص ۳۸۰-۳۸۱) انساب سمعانی، (ص ۵۵۲) «ابوعبدالله محمد بن باکویه الشیرازی باکویه یا شیخ ابوعبدالله» الشیاق عبدالغافر (ف ۵۲۹ق) (نسخه عکسی شماره ۲۳۵۸، ورقه ۶ب) «محمد بن عبدالله بن عبدالله بن شیرازی الصوفی» اللباب فی تهذیب الانساب (ابن المرج ۱ ص ۹۱) «ابوعبدالله محمد بن باکویه الشیرازی» سیرت الشیخ الکبیر ابی عبدالله بن الخفیف (ص ۲۵۹) «باکویه، ابوعبدالله محمد بن عبدالله» طبقات الشافعیة الکبری (الجزء الثانی ص ۱۵۱ و ۱۵۵) «محمد بن عبدالله بن باکویه» و تاریخ ایران کمبریج (ج ۵ ص ۲۸۳) ابوعبدالله» او را نام گذاشته‌اند.

چنان‌که ملاحظه می‌شود نسخه‌های موثق که مؤلفین بعضی از آنها مثل تاریخ بغداد و رساله قشیری معاصر وی بوده‌اند، همه به اتفاق و بدون هیچ اختلافی نام او را «محمد بن عبدالله» نگاشته‌اند. دو نسخه اللباب فی تهذیب الانساب و انساب سمعانی نام پدرش را «باکویه» نوشته‌اند و بعضی از آثار دیگر نام جدش را «احمد» نگاشته‌اند. (رفعی قزوینی ف ۶۳۳ ص ۱۲۳ و فیروز آبادی، ف ۸۱۶، نقل از حواشی شتالازار).

قزوینی در حواشی شتالازار (ص ۳۸۱) می‌نویسد: (دو نسخه «ق» و «ب» از نسخ شتالازار به غلط نام او را «علی بن محمد» نگاشته‌اند و جامی در کتاب نفحات الانس (ص ۳۲۰) به تبع یکی از این دو نسخه یا یکی از نسخ فامیل این دو نسخه نام وی را «علی بن محمد» نگاشته است و سپس از روی نفحات، سایر تذکره‌های فارسی متأخر مانند: سیفیه الاولیاء، ریاض العارفین، خزینه الاصفیاء، فارس نامه ناصری، آثار العجم و طریق الحقایق و... همه کورکورانه و بدون هیچ مراجعه و مقایسه با سایر مأخذ قدیمه معتبره

نام او را «علی» نگاشته‌اند و بعضی از آنها به‌عنوان تردید نقل قول «محمد» را (هدایت، ۱۳۰۵، ۱۲۷) نیز ذکره نموده‌اند.

تاریخ ادبیات فارسی تألیف هرمان اته (۱۳۲۷، ۱۳۱-۱۳۲) به تأسی از این تذکرها نیز از او با نام «شیخ علی باباکوهی» یاد می‌کنند. زریاب درباره نسب «باباکویی» در بحث مفصلی گویند «نسب بابکویی به‌صورت‌های دیگری نیز آمده که موجب ظهور مشکلی شده است. سمعانی (ج ۲ ص ۵۵) او را ذیل نسب بابکویی آورده است. هذه النسبة الى باکو و هي احدي بلاد بندر خزران منه شروان و المشهور بالانتساب اليها ابو عبدالله سبن بابکويه الشيرازي البابکویی منسوب الى جدّه...»

ابن‌اثیر به این عبارت که «بابکویه» منسوب شده اشکال کرده است. به عقیده او اگر ناسخ به غلط چیزی از کلام انداخته باشد سخنی نیست و اگر عبارت درست از مصنف باشد چگونه کسی را هم به شهر و هم به جد منسوب ساخته‌اند؟ مصحح الانتساب احتمال داده است که میان «المشهور بالانتساب اليها» و «ابو عبدالله بن بابکویه» دراصل فاصله‌ای سفید بوده است. یعنی مؤلف ابتدا مشهورین انتساب به شهر باکو را آورده است و پس از آن گفته است «اما ابو عبدالله بن بابکویه بابکویی منسوب به جد خود بابکویه است (نه شهر باکو) محمد قزوینی نیز در حواشی شت‌الآزار (ص ۵۵۲) ضمن نقل عبارت سمعانی، در محل مذکور چند نقطه گذاشته و با این عمل عبارت سمعانی را تصحیح کرده است. جنید شیرازی (همان جا) او را معروف به «بابکویه» گفته است. خطیب بغدادی (ج ۸ ص ۱۱۲) نام او را «ابو عبدالله محمد بن بابکوا» آورده است. عبدالله بن محمد انصاری در طبقات الصوفیه شخصاً از خود او روایت کرده و مکرراً او را «ابو عبدالله بابکوا» می‌خواند و در توجیه این نام می‌گوید: «این بابکوا، دیهی باشد در ولایت شروان» بعد نتیجه‌گیری می‌کند و می‌نویسد: «احتمال می‌دهم که نام جد او «بابکویه» به مناسبت همین شهر «بابکوا» یا «بابکویه» باشد زیرا در زبان فارسی برای این کلمه دلالتی جز بر این شهر نمی‌یابیم و ابو عبدالله بابکویه، هر چند شیرازی بوده است، به مناسبت نام جدش او را بابکویی یا ابن بابکویه خوانده‌اند و همین نام بابکویه با نام آن شهر معروف کنار

دریای خزر یکی است و جز او که از آنجا بوده است به این معروف شده است» (دانشنامه جهان اسلام، ج ۲، ۱۳۵۷، ۱۳-۱۵).

در *اسرار التوحید* (ص ۲۰۷) نیز آمده است: «در آن وقت که شیخ ما قدس الله روحه العزیز به نیشابور بود، شیخ یوعبدالله باکو در خانقاه شیخ یوعبدالرحمن السلمی بود. و پیر آن خانقاه بعد از شیخ یوعبدالرحمن او بود. و این باکو، دیهی باشد در ولایت شروان». قزوینی این سخن *اسرار التوحید* را «سهو بسیار عجیب» نامیده (حواشی شد *الازار*، ص ۳۸۲) و پاکویه را نام جد اعلای «یوعبدالله» می‌داند که در زبان فارسی بعدها به دلیل کثرت استعمال کلمه «بن» از اول این کنیه حذف شده و به «پاکویه» تنها، چنان که صریح شد *الازار* و *شیرازنامه* است مشهور شده است و سپس همین کلمه «پاکویه» از همان ازمه قدیمی در زبان عوام شیراز به «باباکوهی» تحریف شده بوده چنان که سعدی در بوستان گوید: «ندانی که بابای کوهی چه گفت/ به مردی که ناموس را شب نخفت» (سعدی، بوستان تصحیح خزالی، ۱۳۶۳، ۲۹۲) بخصوص که تعبیر «کوهی» مناسب بسیار تلم و تمامی با وضع زندگی صاحب ترجمه، که پس از سفرهای دور و دراز در اقطار عالم، بالاخره به شیراز مراجعت کرده داشته است.

زریاب ضمن بیان این نظر قزوینی در مقاله خود در *دانشنامه جهان اسلام* (۱۳۷۵، ۱۵) می‌گوید: سعدی در اواخر قرن هفتم در شیراز درگذشته و جنید شیرازی که کتاب *هزار مزار* را در سال ۷۹۱ یعنی صد سال پس از وفات سعدی تألیف کرده، نامی از «باباکوهی» نبرده است. و اگر در زمان سعدی و پیش از آن «پاکو» به «باباکوهی» معروف شده بود می‌بایست به آن اشاره کرده باشد. وانگهی سعدی از عوام شیراز نبود که پاکویه را به باباکوهی تحریف کند.

مترجم فارسی شد *الازار*، عیسی بن جنید شیرازی پسر مؤلف شد *الازار* که نام ترجمه خود را *هزار مزار* گذاشته است در شرح حال ابوعبدالله پاکویه (ص ۳۱۰) می‌نویسد: «مترجم کتاب می‌گوید در روایات و احادیث که بر استاد می‌خواندم در اسما رجال که واقع می‌شد، شیخ عبدالله علی می‌رسید و مقید به پاکویه بود و سؤال می‌کردم و می‌فرمود بل شیخ علی باباکوهی است رحمة الله علیه» و مقصود سعدی هم همین شیخ

علی باباکوهی بوده است. اما فضلی شیراز که ظاهراً از شرح حال شیخ علی باباکوهی چیزی نمی‌دانسته‌اند او را با ابن‌کویه شیرازی، که شخصی معروف و شناخته بوده است، یکی دانسته‌اند و آن قبر واقع در غار را به ابن‌کویه نسبت داده‌اند.

سال وفات

شکالازار سال وفات او را ۴۴۲ نوشته «توقی فی سنه اثنتین و اربعین و اربعمائه (ص ۳۸۴) شیراز نامه سنه ۴۴۲ یا ۴۴۳ را به نحو تردید بیان کرده است (حواشی شکالازار، ص ۳۸۴، جامی در نفعات الانس (ص ۳۲۱) و عموم تذکره‌های متأخر از قبیل: آثار المعجم (ص ۴۸۴)، طرائق الحقایق (ص ۲۲۲)، خزینه الاسفیه (۲۳۰)، ریاض المارقین (ص ۱۲۸) و— به تبع شکالازار تاریخ ۴۴۲ را به عنوان سال وفات ابن‌کویه نوشته‌اند. ذهبی سال سیصد و چهل و اندی را ذکر کرده است (ج ۱۲، ۵۲۲ به نقل از دانشنامه جهان اسلام ۱۳۷۵، ج ۲ ص ۵) و این نیز تولید مشکل می‌کند. زیرا مؤلف الشیاقی (نسخه عکسی شماره ۲۳۵۸، ورق ۷ آ، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) که نزدیکترین شرح‌حال‌نویس به زمان ابن‌کویه بوده، گفته است: «لَحَکَافَنَ إِثْنُ أَدْرَکَ الْمُتَنَبِّیْ بِشِیرَازٍ وَ سَمِعَ مِنْهُ دِیَوَانَهُ» و قشیری آورده است: و دیوان ابوالطیب احمد بن الحسین متنبی را در شیراز برگزیده آن خوانده بود.

قزوینی نیز می‌گوید: صاحب ترجمه عصر متنبی را درک کرده بود و او را در شیراز دیده بوده است و متنبی بهی از آن خود برای او انشا نموده بوده، عین عبارت قشیری به قرار ذیل است: در باب الجود و السخا (ص ۱۱۵) گویند: وقیل اضاف عبدالله بن عامر بن کریر رجلاً بأحسن قراء فلما اراد الرجل ان یرتحل عنه لم یُعنه غلمانہ فقیل له فی ذلک فقال عبدالله انهم لا یعینون من یرتحل عنه انشد (ابو) عبدالله بن کویه قال انشدنی المتنبی فی معناه:

اذا ترحلت عن قوم وقد قدروا
ان لا تفارقهم فالراحلون هم

(حواشی شکالازار، ص ۳۸۴)

حال گویم که ورود متنبی به شیراز به قصد مدح عضدالدوله به تصریح ابن‌خلکان در ترجمه پادشاه مزبور در ماه جمادی الاولی سال سیصد و پنجاه و چهار بوده است. یعنی در همان سال آخر عمر متنبی که پس از مرخصی از حضور عضدالدوله در شعبان همان سال و مراجعت

او از شیراز در اثنای راه ملهین بغداد و کوفه در ۲۴ یا ۲۵ یا ۲۸ رمضان همان سال ۳۵۴ به دست دزدان عرب به قتل رسید (حواشی شتالانزر، ص ۳۸۴، نقل از ابن خلکان در ترجمه متن‌بی). و باتوجه به اینکه ذهبی (ج ۱۷ ص ۵۴۴) تولد ابن باکویه را سال سیصد و چهل و اندی گفته (تذکره جهان اسلام ۱۳۷۵، ۱۵) این بدان معنی است که ابن باکویه درحالی که کمتر از چهارده سال داشته است دیوان متن‌بی را از او سماع کرده باشد که بسیار بعید به نظر می‌رسد. در صورتی که بنا بر روایت مؤلف السیاقی وفات او در سنه ۴۲۸ بوده «توقی فی ذی القعدة سنه ثمانی و عشرين و اربعمائه» (نسخه مکتب شماره ۲۲۵۸ ورق ۱۷، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) و رساله قشیریه نیز به نقل از السیاقی همین تاریخ ۴۲۸ را سال وفات او ذکر کرده است. (۱۳۷۴، ۲۵) ابن حجر (۵/۳۳۰) و ذهبی (۲/۲۶۰) نیز سال وفات او را ۴۲۸ نوشته‌اند. (تایرة المعارف بزرگ اسلامی) اللباب فی تهذیب الانساب نیز می‌نویسد: «توقی بعد سنه عشرين و اربعمائه» (ج ۱، ص ۹۱) سماعی در انساب دو جا از او یاد کرده است: «یکی در عنوان الباکویی (ورق ۶۲ الف) می‌نویسد «و توقی بعد سنه عشرين و اربعمائه» (حواشی شتالانزر، ص ۵۵۲) دیگر در عنوان «الشیرازی» (ورق ۲۴۴ الف) در تاریخ فوتش می‌نویسد: «توقی فی سنه ثیف و عشرين و اربعمائه» (همان ص ۵۵۳). با توجه به این روایات سن او به کلی عادی و طبیعی و جای هیچ استبعادی در آن نیست و پذیرش یکی از این تاریخها یعنی فاصله (۴۲۰ - ۴۳۰) و ترجیحاً (۴۲۸) که به وسیله آثار موقی مثل السیاقی و رساله قشیریه ذکر شده منطقی تر به نظر می‌رسد.

مدفن ابن باکویه

جنید شیرازی متوقی به سال ۷۹۱ در کتاب شتالانزر، ص ۳۸۳ می‌نویسد: «ثم رجع الی شیراز و اقام بمغارة من الجبال الصبوتیه و کان یتردد الیه المشایخ و العلماء الفقراء یکلهم و یطعمهم بالله و فی الله توفی سنه اثنینین و اربعین و اربعمائه و دفن هتاک رحمة الله علیهم». ذهبی شیرازی مشهور به زرکوب متوقی در سنه ۷۸۹ می‌نویسد: «به چند وقت طریق مسافرت اختیار نمود بعد از مدتی به شیراز مراجعت کرده و در کوهی که صیوی شهر است اقامت کرده و هم در آنجا وفات یافت و مدفن و مزاری معتبر است و به

باباکوهی اشتها را دارد (شیراز نامه، ۱۳۵۰، ۵۵۶). رزیاب می‌نویسد: «در پشت یکی از صفحات نسخه‌ای قدیمی از بدایت حال الحلاج و نهایت (حلاج مقابل ص ۳۲) آمده است: «توفی مصنفه ابن‌باکویه فی سنة ثمان عشرين و اربعمائه فی ذی القعدة بنیشاپور قاله ابوعلی بن جهاندار» (فکشنامه جهان اسلام، ۱۳۷۵، ۱۳-۱۵).

این نسخه که دویست و سی و هشت سال پیش از تألیف شد^۱ نوشته شده است و خط مذکور بر پشت صفحه نیز قدیمی است. به نقل از ابوعلی جهاندار وفات ابن‌باکویه را در نیشاپور نوشته است.

الستیاقی می‌گوید: «اقام بنیشاپور و سکن دیوبند سلمی...» و بعد بدون اینکه ذکر از برگشتن او به شیراز کند در دنباله سخن می‌نویسد: «توفی فی ذی القعدة سنة ثمانی و عشرين و اربعمائه و دفن فی مقبره» (نسخه عکسی شماره ۲۳۵۸ ورق ۱۷) به گفته رزیاب از این سخن برمی‌آید که در نیشاپور فوت کرده و در آنجا دفن شده است (فکشنامه جهان اسلام، ۱۳۷۵، ۱۵).

فریدون گرایلی فوت ابن‌باکویه را به سال ۴۲۸ در نیشاپور نوشته ولی سندی ذکر نکرده است (۱۳۵۸، ۵۴۳) در هر حال قول نسخ معتدّم و معتبری مثل تاریخ بغداد، السیاقی عبدالغافر، و رساله قشیریه که مؤلفین آنها معاصر ابن‌باکویه بوده‌اند و یا با فاصله اندکی از او زندگی می‌کرده‌اند درباره احوال و وفات او بر سخن کسانی که در حدود سه قرن و نیم پس از او زندگی می‌کرده‌اند، یعنی امثال جنید شیرازی ترجیح دارد.

پس بنا به گفته دکتر رزیاب باید شهادت مؤلف السیاقی را مبنی بر فوت ابن‌باکویه در نیشاپور بر قول جنید شیرازی که گوید او در اواخر عمر به شیراز بازگشته و در آنجا درون غاری مدفون شده است مرجّح دانست (فکشنامه جهان اسلام، ۱۳۷۵، ۱۵).

با این حساب باید پذیرفت که ابن‌باکویه در نیشاپور درگذشته و با باباکوهی که در شمال شهر شیراز مدفون است متفاوت است و این باباکوهی همان است که سعدی در بوستان از آن نام برده (ندانی که بابای کوهی چه گفت) یعنی همان کسی که عیسی بن جنید شیرازی پسر مؤلف شد^۲ الازار که نام ترجمه خود را هزار مزار گذاشته در شرح حال عبدالله باکویه (ص ۴۰۷-۴۱۰) از او یاد می‌کند و می‌نویسد: «مترجم کتاب می‌گوید در روایات و احادیث که بر استاد می‌خواندم در اسمای رجال که واقع می‌شد

شیخ عبدالله علی می‌رسید و مقتید به باکویه بود و سؤال می‌کردم و می‌فرمود بل شیخ علی باباکوهی رحمه الله علیه» (تکفنامة جهان اسلام ۱۳۷۵، ص ۱۲).

از این عبارت مترجم برمی‌آید که آنکه در غار دفن شده شخصی بوده است به نام «شیخ علی باباکوهی» و مقصود سعدی هم همین شخص است، اما فضلی شیراز که ظاهراً از شرح حال شیخ علی باباکوهی چیزی نمی‌دانسته‌اند (چون در منابع قبل از هزار مزار در هیچ منبعی دیده نشده که اسمی از شیخ علی باباکوهی برده شده باشد) او را با ابن باکویه شیرازی یکی دانسته و آن قبر واقع در غار را به ابن باکویه نسبت داده‌اند، و می‌توان گفت شاعری با تخلص کوهی بوده که دیوانش موجود است و به دلایل قاطعی که قزوینی بیان کرده این دیوان نه از ابن باکویه، صوفی معروف قرن چهارم و پنجم است و نه از باباکوهی مذکور در یوستان و هزار مزار، زیرا شاعری که این اشعار را سروده به دلایل فراوان که ذکر خواهد شد بعد از قرن نهم زندگی می‌کرده و بسیاری از اشعار حافظ را استقبال کرده در حالی که ابن باباکوهی کسی بوده که سعدی در قرن هفتم و هزار مزار در قرن هشتم از او سخن گفته است.

دیوان منسوب به ابن باکویه

تا جایی که پیداست اولین کسی که دیوان شعر به ابن باکویه منسوب کرده رضاعلی خان هدایت است (حواشی شد الاثر، ص ۵۴۵)، (الطهرانی، آقا بزرگ، ۱۳۳۵، القسم الاول من الجزء التاسع ص ۱۱۸)، (تذکره میخانه عبداللہی فخرالزمانی قزوینی ص ۸۷) که می‌نویسد: دیوانش دیده شده کوهی تخلص می‌نماید:

روح بحری است که عالم همه غرقند در او	بس عجب داتم اگر جسم کف دریا نیست
ظاهر و باطن ذرات جهان اوست همه	نیست اشیا اگر او عین همه اشیا نیست
بوی توحید ز مستان خدا نشنیده است	خار و گل در نظر عارف اگر یکسان نیست

(هدایت، ۱۳۰۵، ۱۱۸)

تذکره‌های بعد از ریاض العارفین، غالباً بدون ارائه مدرکی مدعی شده‌اند که دیوانی دارد، از جمله: آثار المعجم ص ۴۸۴ و طرائق الحقایق ص ۲۲۲. (دیوان منسوب به باباکوهی چاپ محمد تقی معروف به خوانساری) اگر چه مستشرقینی همچون هرمان اته در تاریخ

ادبیات فارسی ترجمه رضازاده شفق صص ۱۳۱ و ۱۳۲ و ژوفسکی و برتلس در صحت این انتساب اصرار ورزیده‌اند (نکه برتلس، ۳۷۶، نقل از دائرة المعارف بزرگ اسلامی) لیکن شیوه گفتاری در این اشعار هیچ‌گونه مناسبت و شباهتی با سبک و اسلوب شعر فارسی در صدهای چهار و پنج ندارد و هیچ یک از مؤلفانی که تا پیش از سده ۱۳ ق به ذکر احوال پاکویه پرداخته‌اند از شاعری او سخن نگفته‌اند و شعری به او نسبت نداده‌اند و به دلایل مختلفی که قزوینی در حواشی *شک‌الآزار* ذکر کرده، سراینده این دیوان قبل از قرن نهم نمی‌زیسته است. (آقا بزرگ در *الذریعة* القسم الاول من الجزء التاسع ص ۱۱۸، زمین کوب در کتاب جستجو در تصوف ایران ص ۲۱۷ و زیراب در *مقاله تالیفات جهان اسلام* و صاحب *تذکره میخانه*، همگی بر همین اعتقادند) اکنون دلایل قزوینی را در انتساب این دیوان به پاکویه با دخل و تصرف به اختصار می‌آوریم:

اولاً: این اشعار از حیث اسلوب و انشا و طرز تعبیر و تألیف کلمات و جمل فوق العاده مستحدث و جدید است و محال است که مقدم بر قرن نهم یا دهم باشد و چگونه می‌توان این اشعار از یکی از اهالی قرن چهارم و پنجم باشد در صورتی که قائل این اشعار صریحاً و واضحاً بسیاری از غزلهای حافظ یا منسوب به حافظ را به همان وزن و قافیہ یا با همان وزن و ردیف ولی با هزار درجه تفاوت در فصاحت و بلاغت و حسن و ملاحظت استقبال نموده، مثلاً این غزل حافظ را:

از خم ابروی توام هیچ گشایشی نشد / وه که در این خیال کج عمر عزیز شد تلف
صوفی شهر بین که چون لقمه شهبه می‌خورد / پاردمش دراز یاد این حیوان خوش علف
حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان به صدق / بدرقه رهت شود همت شحنه نجف
با همین وزن و همان قوافی استقبال نموده و گفته:

دوش به خواب ددهام حضرت شحنه التجف / گفت بدان تو نفس خود تا برسی به من عرف
شمع صفت بسوختی شب همه شب برای حق / بهرچه کردمای بگو عمر عزیز را تلف
هست غذای روح تو ذکر خدا میان جان / چون حیوان چه می‌دوی در پی خوردن علف

چند مطلع

یوسف گمگشته باز آید به کتمان غم مخور / کلبه اخزان شود روزی گلستان غم مخور (حافظ)

ای دل دیوانه از اندوه جانان غم مغور / وصل خواهی دید زود از درد هجران غم مخور (کوهی)

درد ما را نیست درمان الفیث / هجر ما را نیست پایان الفیث (حافظ)

درد جان داریم درمان الفیث / دادخواهتیم سلطان الفیث (کوهی)

بلبل بر گلی خوش رنگ در منقار داشت / و انفران برگ و نوا خوش ناله های زار داشت (حافظ)

جانم از صبح اجل چون دیده بر دیدار داشت / تا ابد هم دل تمنای رخ دلدار داشت (کوهی)

ثانیاً اغلب اشعار این شاعر متخلص به کوهی «کوهی» بی نهایت عامیانه و بسیار سست و رکیک و بازاری است و از جنس اشعار درویش دوره گرد است که در بازارها و معابر معمولاً اشعار صوفیانه را به آواز بلند می خواندند و گویند اشعار این دیوان نیز ظاهراً یکی از همین درویش عامی می بوده که بعضی اصطلاحات و تعبیرات عرفانی خشک عاری از ظرایف شعری و ذوقی را طوطی وار توأم با بعضی از آیات و اخبار مربوط بدان در حفظ داشته و در هر موقع به مناسبت یا بی مناسبت آن اصطلاحات را با آن آیات و اخبار در ضمن اشعار عامیانه مشحون از اغلاط لفظی و نحوی و صرفی و عروضی و اغلب نیز نامفهوم تکرار می کرده است؛ از قبیل این اشعار:

قل هو الله احد وصف خداست / آه آه از شاهد یکتا مهرس
یار سرنائی و جان سرنای اوست / همچو نی بنواز و از سرنا مهرس
و این اشعار با غلط املایی قبیح:

از اضافات کردیم اسقاط / که نداریم در دو کون قراط
در جهان ساختم به نان جوی / فارغ از سبزه ایم و از جفراط
هر که او رفت در پی شیطان / در خطرها فتد از این خطواط

چنان که ملاحظه می شود در بیت اول منظور (قراط) قیراط و در بیت دوم (جفراط) جفرا (در زبان ترکی یعنی ماست) است و در بیت چهارم به جای خطوات و به معنی قدمها جمع خطوه به معنی قدم، خطواط استعمال کرده است.

ثالثاً در هیچ یک از مآخذ سابق الذکر که عین عبارت اغلب آنها را پیش از این نقل کردیم کمترین اشاره ای به اینکه ابن یاقوت در مدت عمر خود یک بیت شعر گفته بوده، نگرده اند و اولین تذکره ای که اشعار این دیوان را از شاعری گمنام، متخلص به کوهی

نقل کرده و آنها را به غلط به ابن‌باکویه نسبت داده، ریاض‌المعارفین رضاقلی‌خان هدایت است که در حدود ۱۲۶۰، یعنی در اواخر قرن سیزدهم تألیف شده است. پس چنان‌که ملاحظه می‌شود تاریخ کتابت همه نسخه‌های موجود از دیوان به غلط منسوب به باباکوهی که متجاوز از ششصد و پنجاه سال بعد از ابن‌باکویه کتابت شده و صیغه فوق‌العاده جدید سبک و اسلوب این اشعار نسبت به اشعار شاعران قرن چهارم و پنجم و اشتغال این دیوان - چنان‌که گذشت - بر عده کثیری از غزل‌هایی که شاعر در آنها آشکارا به استقبال غزل‌های حافظ رفته و اشاره شاعر به کشف که گفته است:

«ز چشم او بیاموزند خود علم نظر بازی که از هر غمزه شوخش دو صد کشف می‌آید»

در حالی که ابن‌باکویه در سال ۴۲۸ وفات کرده و زمخشری صاحب کشف در سال ۴۶۷ متولد شده و علاوه بر همه اینها سخافت خارج از تصور غالب اشعار این دیوان، مجموع این قرائن و امارات جای کمترین شک و تردیدی برای احدی که مانوس به شعر و ادبیات فارسی باشد باقی نمی‌گذارد که نسبت دادن این اشعار به یکی از فحول فضلا و علما و مشایخ تصوف اواسط قرن چهارم و اوایل قرن پنجم یعنی ابوعبدالله محمدبن باکویه شیرازی از محالات و مستعلت است.

آثار ابن‌باکویه

حاجی خلیفه کتابی را به نام اخبارالمعارفین به او نسبت می‌دهد که حتماً مجموعه همان حکایاتی است که او در سفرهای دراز خود از احوال صوفیان و عارفان گرد آورده بوده است (تشنه جهان اسلام ۱۳۷۵، ۱۴، ذهبی (ج ۱ ص ۴۴) پس از ذکر نام او می‌گوید: «روی عنه ابوبکرین خلف الشیرازی کتاب الحریات (۲) و غیره من تصنیفه» این کتاب الحریات ظاهراً تصحیف کتاب الحکایات است که چون در حاشیه نسخه نوشته شده بود (بنابوست صفحه مذکور) و حتماً به خطی ناخوانا بوده است لذا آن را الحریات خوانده‌اند و کتاب الحکایات، حکایات المعارفین یا مانند آن. نام دیگر اخبارالمعارفین بوده است. چنان‌که بروکلمان (ج ۱، ص ۲۷۰) کتابی به نام حکایات الصوفیه به او نسبت می‌دهد که خلاصه‌ای از آن در کتابخانه

ایاصوفیه به شماره ۴۱۲۸ موجود است (همان، ۱۴)، (نسخه عکسی این مجموعه به شماره $\frac{781}{782}$

اکنون در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود).

احمد بن علی بن خلف شیرازی ادیب که در نیشابور می‌زیسته کتابهایی از جمله کتاب *الحکایات* را از ابن باکویه نقل کرده است (*دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، نقل از ابن ماکویه، ص ۱۶۶).

عبدالفقر در *الستیاق* در توصیف او می‌گوید: «هو عبدالله شیخ الصوفیه فی وقته العالم بطرقهم الجامع لحکایاتهم و سیرهم» (نسخه عکسی شماره ۳۳۵۸، ورق ۶ به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) با توجه به این سخن *الستیاق* نسبت دادن کتابی به اسم *الحکایات* یا *حکایات الصوفیه* یا *حکایات العارفین* به او بعید نیست.

از آثار منسوب به او یکی رساله‌ای است درباره حسین منصور حلاج به عنوان *بنایه حلال الحلاج و نهایت* که لویی ماسینیون (بخش III) آن را به چاپ رسانیده است. (*دائرة المعارف اسلامی*) استاد زریلب درباره این کتاب می‌نویسد: کتاب *بنایه الحلال الحلاج و نهایت* نیز ظاهراً قسمتی از کتاب *اخبار العارفین* یا *حکایات الصوفیه* است که ابن باکویه آن را از کتاب مفصل خود استخراج کرده است و به شهادت نسخه خطی کتابخانه ظاهریه دمشق (حلاج، مقدمه ص ۸۳ به بعد و عکس صفحه اول و آخر این جزء از نسخه در همان کتاب مقابل ص ۳۲، ابوسعید مسعود بن ناصر سجستانی از او روایت کرده است) (*دانشنامه جهان اسلام* ۱۳۷۵، ۱۴).

از ابن باکویه روایات و اقوال بسیار در *رساله تفسیریه* و *تاریخ بغداد* و *تلبیس ابلیس* و مآخذ دیگر هست که کثرت روایات و اطلاعات او در احوال و اقوال مشایخ نیز او را از این حیث با ابوعبدالرحمان سلمی قابل مقایسه می‌کند. کثرت این روایات چندان است که خواجه عبدالله انصاری می‌گوید: سی هزار حکایت و حدیث از روایات وی گزیده است (زین کوبه ۱۳۷۶، ۲۱۷).

مسافرتهاى ابن باکویه

ابن باکویه در بلاد اسلام سفرهای بسیار کرده و شهرهای زیادی دیده است. سمعانی ذیل «شیرازی» می‌نویسد: «هو دخل اکثر بلاد الاسلام فی طلب الحکایات» رافعی قزوینی می‌گوید: «شیخ معروف من الصوفیه الجوالین (اهل سفر)». و از ورود او به قزوین و از حضور او در ری خبر می‌دهد. (همان ص ۵۵۴) در *رساله تفسیریه* خبر از بودن او در بیضا (ص ۶۲۹) و جندی شاپور (همان، ۶۱۷) هست و نیز در رامهرمز (مریفینی ص ۲۷) و بخارا (ذهبی ج ۱۷ ص ۵۴۴) خجند (انصاری ص ۳۸۶) و تستر (خطیب بغدادی ج ۸ ص ۱۱۲) و بغداد (انصاری ص ۳۹۲) اقامت داشته است. به نقل

سهلجی (ص ۹۰، ۱۸۴) در زمله و در شهکور (ظاهراً شمکور) نیز بوده است. (دانشنامه جهان اسلام ۱۳۷۵، ۱۵) به سیر آفاق و سیاحت کشورهای مختلف پرداخت (دائرة المعارف بزرگ اسلامی).

ابن باکویه و بزرگان روزگار

شاید بتوان گفت کمتر کسی از عرفا و اهل علم مانند ابن باکویه به مشاهده مردان بزرگ نایل آمده است. چنان که در داستان دیدار او با ابوسعید و سخنانی که میان آن دو رد و بدل می‌شود، شیخ ابوسعید به او می‌گوید: «بسیاری از مشایخ را و بزرگان را چشم بر تو افتاده است ما بدان نظرها می‌آیم نه به تو» (سرر التوحید، محقق بن منقر، ۱۳۷۱، ۸۴) در آثار معتبر دیگر نیز به کرات از دیدار او با بزرگان سخن گفته شده از جمله: «لقی المشایخ» (نسخه عکسی شماره ۲۳۵۸، ورق ۶، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) و «قد لقی الشیخ الکبیر ابامحمد بن محمد بن خفیف فی ایام شبابه» (سمعی، ۱۳۴۵، ۵۲۲) و (مقدمة ترجمة رسالة قشیریه، ۱۳۷۴، ۲۵) و «لقی الشیخ ابوسعید بن ابی الخیر المیهنی بنیشاپور و جاور عنده و لقی الشیخ ابی العباس النهلوندی» (سده الاثر، ص ۳۸۲) و ادراک الممتنبتی بشیراز (السلیق، نسخه عکسی شماره ۲۳۵۸، ورق ۱۸) در شیرازنامه، ضمن بیان دیدار او با شیخ کبیر و تلمذ از مجلس او آمده است که «در نیشاپور به صحبت ابوسعید ابی الخیر رسیده و شیخ الوقت ابوالعباس نهاوندی را که از جمله خلفاء ابوعبدالله بن خفیف بوده به نهاوند دریافته و میان ایشان در طریقت نکته‌ها رفته و مناقشه‌ها در صحبت‌ها با هم نموده‌اند. آخر الامر به‌موفقیت و فضل و کمال او اعتراف فرموده‌اند» (حواشی سده الاثر، ص ۵۵۷)، «در نیشاپور با ابوالقاسم قشیری... مصاحب بوده است... خواجه عبدالله انصاری نیز از معتقدان وی بوده و از نیشاپور در خانقاه او توقف می‌کرده است» (دائرة المعارف بزرگ اسلامی) «و با شیخ الرئیس، ابوعلی سبنا و شیخ ابوالحسن خرقانی... صحبت داشته است» (مجله دانشکده ادبیات شیراز، شماره ۲، سال اول، ص ۵۰).

کسانی که ابن باکویه از آنها روایت کرده

در مجموعه رسائل سلمی (از کتابخانه اباصوفیا) حکایاتی تحت عنوان: «من حکایات الصوفیه من جمع ابی عبدالله ابن عبدالله باکویه الشیرازی رحمه الله» (نسخه عکسی شماره $\frac{781}{872}$ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) از ابن باکویه نقل شده که اولین حکایت چنین آغاز می‌شود: «قال سری

السقطی لما مات بشرین الحارث وجد له صحيفة مكتوب فيها بسم الله الرحمن الرحيم که حدود سی و سه حکایت را نقل کرده است. از جمله کسانی که ابن باکویه در این مجموعه از آنها روایت کرده عبارت است از: سری السقطی، ابوالشهب الاوزاعی، ابوبکرالمصری، ابوعبدالله مؤذن ابراهیم بن شیبان، ابوبکرالکتانی، زیدبن اسلم، علی بن المواقق، ابوالعباس العباسی، ابوسعید الخراز، ابوسلیمان مغربی، ابوالخیر الثمائی، یحیی الحمانی، جنیده شعبی بن حرب، شبلی، یوسف بن اسباط، سهل بن عبدالله، عبیدالله بن احمد، بشرین الحارث، و...

در کتاب *لسان المیزان* آمده است: «و قد حدثت (ابن باکویه) عن محمد بن خفیف و ابی بکر القطیمی و ابی احمد بن عدی و علی بن عبد الرحمن الکتانی و ابی کرین المقری و غیرهم (ابن حجر، ج ۵، ۱۳۳۱، ۲۳۱) و نیز در *رساله قشیریہ* در روایت دیگر از قول ابن باکویه از ابوعبدالله خفیف نقل شده: «ابوعبدالله صوفی گوید ابوعبدالله خفیف گوید: (قشیری، ۱۳۷۴، ۸۰) همچنین در کتاب *طبقات الشافعیہ الکبری* در بیان محمد بن خفیف الصوفی آمده است: «و روی عنه... محمد بن عبدالله بن باکویه» (الجزء الثانی، ص ۱۵۱) خبرنا - محمد بن عبدالله بن باکویه خبرنا محمد بن خفیف... عن ابی ذر قال رسول الله (ص) (همان، ص ۱۵۵). صدرالذین محلاکی در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه شیراز (شماره ۲ سال اول، ص ۶۳ و ۶۴) می نویسد: (ابن باکویه) هیچ روایتی از شیخ کبیر (ابی عبدالله بن خفیف) بلاواسطه نقل نکرده یا آنکه بنده ندیده ام (با توجه به روایاتی که نقل شد معلوم است که ایشان ندیده اند) بلکه روایات او از شیخ نیز بلاواسطه بوده، چنان که ذکر شد و هم بالواسطه، و واسطه آن نیز شیخ ابواحمد کبیر (مراد فضل بن احمد خادم شیخ و مصاحب او، فو ۳۳۷) و یا شیخ ابواحمد صغیر (مراد حسن بن علی الشیرازی، فو ۳۵۸ که خادم مصاحب شیخ بوده) است؛ مانند: «ابوعبدالله گوید از ابواحمد صغیر شنیدم که روزی درویشی درآمد و فرا شیخ ابوعبدالله خفیف گفت...» (رساله قشیریہ، ۱۳۷۴، ۸۰).

کسانی که از ابن باکویه روایت کرده اند

در *رساله قشیریہ* روایاتی در ابواب مختلف تصوف از وی نقل شده است که بیشتر آنها بلاواسطه بوده است و به عبارات گوناگون به عنوان ابوعبدالله شیرازی یا محمد ابن عبدالله الصوفی یا ابن باکویه الشیرازی می باشد و احادیث منقولہ با واسطه غالباً «شیخ ابوعبد

الرحمن سلمی» واسطه خبر است و گاه نیز به نام محمد بن الحسین واسطه نقل حدیث بین امام قشیری و ابن باکویه واقع شده است و ظاهراً هر دو یکی است و آن عبارت از ابوعبدالرحمن محمد بن الحسین بن محمد بن موسی سلمی صوفی، پسر دختر ابوعمر و بن نجید سلمی است و این عبدالرحمن دارای تصانیف بسیار در تفسیر مانند حقایق و در تصوف مانند طبقات مشایخ است و اما قشیری در نقل روایات از ابوعبدالله محمد بن باکویه شیرازی گاه به واسطه همین شرح ابوعبدالرحمن به این تعبیر بیان کرده است: «سمعت الشیخ عبدالرحمن السلمی يقول سمعت محمد بن عبدالله الصوفی» یا «سمعت محمد بن الحسین يقول سمعت محمد بن عبدالله الصوفی» (مجله تشکله/بیات شیراز، شماره ۲، سال اول، ص ۶۳). در انساب سمعانی آمده است: «روی عنه ابوسعید بن ابی صلیق الحیری و الاستاد الامام ابوالقاسم القشیری و ابنه ابوسعید ابوصالح احمد بن عبدالملک المؤذن و جماعة كثيرة اخرهم ابوبکر عبدالغفار بن محمد بن الحسین الشمری» (حواشی شتالار از ص ۸۰) در لسان المیزان آمده است: «روی عنه ابوالقاسم قشیری و اولاده و ابوبکر بن خالد و اخرون» (ابن حجر، ج ۵، ۱۳۳۱، ۲۳۰-۲۳۱) در کتب المشتبه فی اسماء الرجال للذهبی (ص ۲۲) آمده: «روی عنه ابوبکر بن خلف» (همان ص ۵۵۶) نیز در کتاب نیشابور شهر فمروزه آمده است: «قاطعه نیشابوری، ام البنین دختر ابوعلی دقاق است که به سال ۳۶۱ هـ ق در نیشابور متولد شد و حدیث را از ابونعیم اسفراینی و ابوعبدالله الحاکم و ابوالحسن علوی و ابوعبدالله فرزند باکویه و... استماع کرده و کتب بسیاری در علم و دین و عرفان نزد فرزند باکویه خوانده است.» (کرایلی، ۱۳۵۷، ۵۲۸ و ۵۲۹) همچنین «فارمد نزد ابوعبدالله باکویه شیرازی و ابومنصور تمیمی و ابوحامد غزالی کبیر سماع حدیث کرده بود» (همانی، ۱۳۴، ص ۲۴۵).

ابن باکویه و ابوسعید ابی الخیر

ابوعبدالله باکویه شیرازی، که بقیه مشایخ زمانه و صدر صوفیان عصر خویش بوده است با ابوسعید اختلاف نظرهایی داشته است که اگر روایت محمد بن منور را ملاک قرار دهیم، ریشه اختلافات او هم مبنای عرفانی داشته و هم از نوعی احساس حسادت نسبت به احوال و مقامات ابوسعید سرچشمه می گرفته است، (مقدمه لاسرار التوحید ۱۳۷۱، ۳۹ و ۴۰) به نظر می رسد

اولین دیدار ابن باکویه و ابوسعید در خانقاه ابوالقاسم بوده که ابوسعید به درخواست او هفته‌ای یک روز مجلس می‌گفته است. یک روز که نوبت مجلس گفتن او بوده ابن باکویه نیز برای دیدار با قشیری به خانقاه او می‌آید. وقتی که می‌بیند خانقاه مرتب و آماده شده می‌پرسد که: «این چیست؟» استاد امام می‌گوید که: «شیخ بو سعید مجلس خواهد گفت.» بو عبدالله می‌گوید: «من او را منبلم» استاد امام به او توصیه می‌کند که حرکتی نا مناسب نکند زیرا این مرد بر خواطر اشراف دارد. چون در سخن در آمد بو عبدالله باکو پنهان تیج پر باد آهسته با خود گفت: «بس باد که در دزیاد است» او هنوز این سخن تمام ننیدیشیده بود که شیخ ما بو سعید روی سوی او کرد و گفت: «آری دزیاد معدن باد است» این کلمه بگفت و با سر سخن شد چون شیخ بو عبدالله آن حالت بدید و آن سلطنت و اشراف او بر خواطر با خود اندیشه کرد که چندین موقف به تجرید بایستادم و چندین مشایخ را دیدم و خلعت ایشان کردم به سبب چیست که این همه بر این مرد ظاهر می‌شود و بر ما ظاهر نمی‌شود. شیخ ما در حال روی به وی کرد و گفت: «ای خواجه! تو چنانی که تو را بخت چنان است چنان/ من چنینم که مرا بخت چنین است و چنین...» و از کرسی فرود آمد و پیش استاد امام و شیخ بو عبدالله باکو شد. چون بنشست، شیخ ما، ابوسعید، استاد امام را گفت: «این خواجه را بگوی که دل خوش کن.» بو عبدالله گفت: «دل خوش آن وقت کنم که هر پنجشنبه تو به خانقاه من می‌آیی به- سلام بعد از این بیایی تا من دل خوش کنم» شیخ ابوسعید گفت: «بسیار مشایخ را و بزرگان را چشم بر تو افتاده است، ما بدان نظرها می‌آییم نه به تو» چون شیخ این سخن بگفت، گریستن و خروش از جمع برآمد و شیخ بو عبدالله نیز بسیار بگریست و آن انکار و داوری با شیخ ما از درون او برخاست و صافی بیود (محدثین منوره ۱۳۷۱، ۸۳ و ۸۴).

بنا به گفته محدثین منوره، ابن باکویه در آغاز از متکران ابوسعید و آیین سماع او بود ولی آخر الامر به صیب اشراف ابوسعید بر واقعیات و خواطر از آن انکار یاز گرایید و به او ارادت یافت. در حکایتی دیگر آمده است: «این بو عبدالله باکویه هر گاه با شیخ ما سخنی گفتی بر وجه اعتراض و از شیخ ما در طریقت سؤال کردی و شیخ جواب آن بگفتی، یک روز پیش آمد و گفت: «ای شیخ چند چیز است که ما از شیخ می‌بینیم که پیران ما آن نکرده‌اند.» شیخ ما گفت: «خواجه بگوید تا آن چه چیز است.» گفت: «یکی آن است که جوانان را در بر پیران می‌نشانی و خردان را در کارها با بزرگان برابر می‌داری و در تفرقه‌ها میان بزرگ و

خرد هیچ فرق نمی‌کنی و دیگر، جوانان را به سماع و رقص اجازت می‌دهی...» که بو سعید به هر کدام از این موارد پاسخ می‌دهد. (همان، ۲۰۷)

باز آمده: «شیخ بو عبدالله باکو را با شیخ ما ابوسعید آن داوری از باطن برخاست و به هر وقت به سلام شیخ ما آمدی... اما بر سماع و رقص شیخ انکاری عظیم می‌بود در درون و گاه‌گاه اظهار می‌کردی با مردمان شیخی شیخ بو عبدالله بخت، به خواب دید که هاتفی او را گویدی: «قُومُوا وَارْقُصُوا لِلَّهِ» یعنی برخیزید و رقص کنید برای خداوند سبحانه و تعالی. او بیدار شد و گفت: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» این خواب شوریده بود که مرا شیطان نمود دیگر باره بخت، همچنین به خواب دید که هاتفی گویدی: «قُومُوا وَارْقُصُوا لِلَّهِ» باز بیدار شد و لاجول کرد و ذکرری بگفت و سوره‌های دو سه از قرآن بخواند و سه دیگر بار بخت، همان دید چون سه بار شد دانست که آن جز حق نتوان بود باعداد برخاست و دانست که این خواب به سبب آن انکار دیده است که بر رقص شیخ ما کرده است. به خانقاه شیخ ما، ابوسعید آمد تا شیخ را زیارت کند. چون به در خانقاه شیخ ما رسید، شیخ ما دراندرون خانقاه می‌گفت: «قُومُوا وَارْقُصُوا لِلَّهِ» شیخ بو عبدالله را وقت خوش گشت و آن انکار نیز که از سماع و رقص داشت با شیخ از درون برخاست. (همان، ۸۵).

و نیز در داستان دیگری، انکار درونی بو عبدالله به شیخ یوسعید وقتی است که در چهار بالش تکیه زده بود چنان که سلطانی و وقوف یوسعید بر آن و بیان اینکه تو به چهار بالش منگر به خلق و خو، نگر و بیرون آمد بو عبدالله از آن انکار (همان، ۸۵ و ۸۶).

این حکایات را چه حقیقت بدانیم و چه ساختگی، گر چه محمّد بن منور سعی کرده است در نهایت ارادت ابو عبدالله باکویه شیرازی را نسبت به یوسعید نشان دهد، اما از مجموع آنها این نتیجه به دست می‌آید که اختلاف مشرب عرفانی، پیوسته باعث اختلاف دیدگاه این دو صوفی بزرگ در مسائل مختلف بوده است.

نتیجه‌گیری

باتوجه به امارات و نشانه‌های غیر قابل انکاری که با استفاده از آثار معتبری چون *التسلیق* عبدالقادر (ف ۵۲۹ ق) که نزدیکترین شرح حال‌نویس به ابن باکویه بوده است به دست می‌آید و عدم اشاره هیچ کدام از مؤلفان پیش از قرن یازدهم به اینکه ابن باکویه شعری گفته

باشد و زبان نو و متأثر از شعر حافظ دیوانی که بدو منسوب کرده‌اند (صرف نظر از رکالت الفاظ و عبارات و مفاهیم اشعار این دیوان) به هیچ وجه نمی‌تواند از یکی از بزرگترین دانشمندان و مشایخ تصوف یعنی ابن باکویه باشد که در قرن چهارم و پنجم زندگی می‌کرده است. و نیز سخن عبدالغافر در السیاق مبنی بر اقامت او در نیشابور، که بدون اینکه ذکر از برگشت او به شیراز کند، نوشته است «توفی فی ذی القعدة سنة ثمانی و اربع و اربع مائه و دخن فی مقبره...». همگی دلیل و نشانه آن است که ابن باکویه شیرازی و شخصی که مقبره او در شمال شهر شیراز است و مشهور به باباکوهی است، دو شخصیت متفاوت هستند و دیوانی که بدو منسوب کرده‌اند به هیچ وجه از او نیست و بدون شک متعلق به کسی است که بعد از قرن نهم زندگی می‌کرده است.

منابع:

- ابن اثیر، علیرین محمده، ۱۳۵۹، *اللباب فی تهذیب الاسانِب*، القاهرة، مکتبه القدسی.
- عسقلانی، ابن حجر، ۱۳۳۱ هـ.ق، *لسان المیزان*، الطبعة الاولى، حیدر آباد الدکن، دایره المعارف العثمانیه.
- قشیری، ابوالقاسم عبد الکریم بن هوازن، ۱۳۴۶ هـ.ق، *رساله قشیریه*، مصر، مطبعه انتقدیم العلمیه.
- قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن، ۱۳۷۴، *رساله قشیریه*، تصحیح بدیع الزمان، فروزانفر، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم.
- خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی بن ثابت، ۱۴۰۷ ق، ۱۹۸۷ م، *تاریخ بغداد*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- رافعی قزوینی، امام الدین ابوالقاسم عبدالکریم ابن محمد بن عبد الکریم، ۱۴۰۸ ق، ۱۹۸۷ م، *کتب التلویح فی اخبار قزوین*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن خلیف، ابی عبدالله، ۱۳۶۳، *سیرت الشیخ الکبیر*، ترجمه فارسی رکن الدین یحیی بن جنید الشیرازی، تصحیح آله ماری شیمل، تهران، بابک.
- باباکوهی، ۱۳۳۲، دیوان، چاپ کتابفروشی معرفت شیراز.
- جامی، عبدالرحمان، ۱۳۷۵، *نصائح الانس*، تصحیح و مقدمه و پیوست، توحید پور، مهدی، تهران، انتشارات علمی.
- حاجی خلیفه، ۱۳۷۸ هـ.ق، *کشف القنون عن اسامی الکتب و الفنون*، الطبعة ۲، اعادت بافست، طهران، اسلامیه جعفری تبریزی.

- خویی، زریاب، ۱۳۷۵، *دانشنامه جهان اسلام*، جلد دوم، تهران، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۳
- زین کوب، عبدالحسین، ۱۳۷۶، *جستجو در تصوف ایرانی*، چاپ پنجم، تهران، امیر کبیر.
- سعدی، ۱۳۶۳، *یوسنان*، شرح خزائی، محمّد چلب بنگم.
- سلمی، رسائی نسخه شماره ۷۸۱-۷۸۲ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
- شیرازی، فرصت، ۱۳۱۰مق، *آثار المعجم*
- السبکی، عبدالوهاب بن علی، *طبقات الشافعية الکبری*، الجزء الثاني، مصر (بی تا)
- الطهرانی، آقا بزرگ، ۱۳۳۵، *القدریة*، القسم الاول من جزء التاسع، نجف.
- عبدالفارین اسماعیل فارسی، *الشیاق*، نسخه عکسی شماره ۲۳۵۸، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
- سماعی، عبد الکریم بن محمّد، ۱۳۴۵، *الانساب*، جلد ۱، تصحیح، بدیع الزمان، فروزانفر.
- جنید شیرازی، عیسی، ۱۳۶۴، *تذکرة هزار مزار*، به تصحیح و تحشیه نورانی وصال شیرازی، کتابخانه احمدی
- گواپلی، فریدون، ۱۳۵۷، *نیشابور شهر خمرور*، انتشارات دانشگاه فردوسی.
- معلاتی، صدر الدین، *مجله دانشکده ادبیات شیراز*، سال اول شماره ۲
- محققین متور، ۱۳۷۱، *اسرار التوحید*، تصحیح محمدرضا شفیع کدکنی، انتشارات آگاه، چاپ سوم.
- فهمی شیرازی، معین الدین ابوالعباس احمد بن شهاب الدین ابوالخیر بن ابوالفضل بن عزالدین موهوده
- مشهور به زرکوب، ۱۳۵۰، *شیرازنامه*، به کوشش اسماعیل وافظ جرادی، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
- جتید شیرازی، معین الدین جتید بن محمود بن الازار، به تصحیح و تحشیه نورانی وصال شیراز.
- هدایت رضاعلی خان، ۱۳۰۵مق، *ریاض العارفین*، چاپ اول، تهران، دارالطباعة خالصه دولتی کلرخانه حبیب الله ۱۳۰۵.
- هرمان ارنه، ۱۳۳۷، *تاریخ ادبیات فارسی*، ترجمه رضا زاده شفیق، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- همایی، جلال الدین، ۱۳۳۲، *غزلی نامه*، چاپ دوم، فروغی.